

تابلوی مریم

نویسنده گرامی این گفتار، بخشی از تحقیق مفصل خود را که انعکاس اوضاع سیاسی و اجتماعی نهضت مشروطه در ادبیات فارسی نام دارد برای درج ارسال داشته‌اند. و ما قسمتی از آن را برگزیده و چاپ کردیم از لحاظ آنکه نظر ایشان را در تحلیل شعر عشقی نشان بدیم، و مگر نه نسبت خیانت به سران مشروطیت دادن به‌استناد چند شعر عشقی درست نیست. فعالیت بیمانند سپیدار تنکابنی و سردار اسعد را (اگرچه پیش از مبارزه با محمدعلی‌شاه آزادیخواه نبوده‌اند) در خلع محمد علی شاه و استقرار همان مشروطیت آفت رسیده نمی‌توان فراموش کرد. و البته اقدامات بعدی آنها در زمامداری را بر معیاری دیگر باید سنجید.

(آینه)

... این مقاله حاصل تلاشی است در جهت نوعی خواندن و باهم خواندن تاریخ و ادبیات یک دوره، و در میان این همه سروده های دوره مشروطه سه تابلوی مریم میرزاده عشقی را از آن جهت انتخاب کرده است که این منظومه در حقیقت تحلیلی است از انقلاب مشروطه به شیوه هنری این دوره با زبانی در حالت نوسان بین شعر و شعار - اما نزدیک به ذوق و زبان عموم - فاقد فصاحت و ظرافت های هنر ناب و با این همه دارای انسجامی نسبی و نوآوری هایی گاه شاعرانه که دریافت منظومه های این دوره کمتر به چشم می خورد چنانکه در مجموع، به راحتی می توان از موفق ترین منظومه های این دوره همین سه تابلو یا «نمایشنامه ایدآل پیر مرد دهگانی» را در شمار آورد. سراینده این منظومه شاعر و روزنامه نگار دموکرات دوره مشروطه میرزاده عشقم است...

او سه تابلو ایدآل پیر مرد دهگانی را زمانی سرود که دبیر اعظم (فرج الله بهرامی) از نویسندگان ایرانی خواست «ایده آل خردشان را برای ایجاد یک حکومت مرکزی مقتدر به دست سردار سپه بیان نمایند». عشقی^۱ می نویسد: «از بنده هم خواستند، بنده سه تابلو ایدال را که مطالعه می فرمائید ساختم و البته تصدیق خواهید کرد که مفاد ایدآل بنده با منظور آنها مخالفت دارد».^۲ از اینرو این منظومه چیزی نیست مگر سرود شکست انقلاب مشروطه، البته اکثر گویندگان این عصر از انقلاب مشروطه به عنوان یک

۱ و ۲ - دیوان میرزاده عشقی چاپ جدید ۱۳۵۷، انتشارات جاویدان به کوشش علی اکبر مشیر

انقلاب ناقص یاد کردداند که در مرحله نهایی درست در زمانی که باید به پیروزی حقیقی دست می‌یافت به‌ورطه شکست درغلطید، از فرخی یزدی است:

از انقلاب ناقص ما بود کاملاً دیدیم اگر نتیجه معکوس انقلاب^۴

همو در جایی دیگر از «بشهادت» رسیدن انقلاب مشروطه اینگونه سخن گفته‌است:

انقلاب ما چو شد از دست ناپاکان شهید نیست غیر از خون‌پاکان خون‌بهای انقلاب^۵

عارف قزوینی نیز حاکمیت زور و رشوه و استبداد را بعد از «هفده سال دوره مشروطیت و انقلاب ناقص ایران»^۶ به‌چشم خود دیده است. ادبیات تاریخی مشروطه سرشار از اینگونه گزارش‌هاست. اما عمده‌ترین تحلیل سیاسی‌ای که در چگونگی انحراف و انحطاط مشروطه در ادبیات منظوم این دوره می‌توان سراغ داد از میرزاده عشقی است که تحت عنوان ایدآل او چنانکه یاد کردیم در یکی از معتبرترین نشریات آن زمان به‌درج رسید، منظومه^۷ مورد بحث در سه بخش یا بدقول عشقی در سه تابلو سروده شده است. تابلو اول و دوم که شاعرانه‌ترین بخش منظومه نیز است، بیشتر ناظر به سرگذشت مریم است، داستان این دو بخش که ماجرای عشق مریم تا مرگ او را دربر دارد بطور خلاصه آن چنین است:

در تابلو اول، مریم، در شمیران تهران در یکی از باغها در پی عشقی صمیمانه مورد تجاوز و فریب یک جوانک تهرانی قرار می‌گیرد. نتیجه این تجاوز در تابلو دوم با بیان خودکشی مریم به‌شیوه‌ای شاعرانه تصویر می‌شود. سرانجام جنازه او بدست پدرش در گوشه‌ای به‌خاک سپرده می‌شود. در تابلو سوم میرزاده عشقی را می‌بینیم که پای صحبت پدر مریم - یکی از مجاهدین مشروطه می‌نشیند تا سرگذشت او را از زبانش بشنود.

سرگذشت مریم و پدر مریم نیز تمهید مقدمه‌ای است برای ورود در بحث اصلی و محوری منظومه که همان شکست انقلاب باشد. سه تابلو را بیشتر می‌شکافیم تا با جنبه‌های اجتماعی و سیاسی انقلاب مشروطه که در این منظومه انعکاس یافته است بیشتر آشنا شویم.

سرگذشت پدر مریم چنانکه در تابلو سوم تصویر شده است در حقیقت سرگذشت انقلاب مشروطه هم هست. در پدری پدر مریم که راوی تحولات سیاسی انقلاب است چند سالی پیشتر از نهضت مشروطه آغاز می‌شود، از سال ۱۳۱۸ ه. ق. یعنی تقریباً شش سال قبل از اعلان مشروطیت، از نظر مکانی داستان در کرمان اتفاق می‌افتد.

چهره اصلی داستان در این بخش، پدر مریم یک عامل دیوانی است و در خدمت دستگاه اداری ممالکت و حقوق‌بگیر دولت است، او که بعدها در راه استقرار مشروطه دو فرزند خود را از دست می‌دهد از لحاظ طبقاتی از وابستگان طبقه متوسط شهری است. در ۱۳۱۸ ه. ق با تغییر حکومت کرمان حاکمی جدید وارد شهر می‌شود. چندی بعد

۴ و ۳- دیوان فرخی یزدی با تصحیح و مقدمه، بدقلم حسین مکی، انتشارات امیرکبیر ۱۳۵۷
منحه ۹۲ و ۹۳.

۵- دیوان عارف قزوینی به‌اهتمام عبدالرحیم سیف‌آزاد انتشارات امیرکبیر چاپ سوم ۱۳۵۶
منحه ۹۱.

معاونت امور به‌قهرمان ما سپرده می‌شود او پس از مدتی از جانب حاکم با درخواستی نامشروع روبرو می‌شود که بهتر است نقل آن را به‌اختصار از زبان خودش بشنویم:

پس از دو ماهی روزی به‌خوشی و خنده بگفت خانمکی خواهم از تو زینده برو بجوی که جوینده است یابنده....

در این قسمت از منظومه کمی با اوضاع اجتماعی ایران در دوره قبل از اعلان مشروطیت آن‌هم به‌شیوه کلی‌گویی آشنا می‌شویم، دوره‌ای که حکمرانان برجان و ناموس مردم مسلط هستند و کافی است در یک مورد از زیر دستان «نه» بشنوند تا خرمن هستیشان را طعمه آتش سازند. انعکاس اوضاع سیاسی و اجتماعی پیش از مشروطه در سه تابلو مریم بسیار کم رنگ است. حتی پدر مریم «کسی» که بعدها در راه فتح تهران جوانانش را فدا می‌کند یک عامل دیوانی است که به‌خاطر داشتن پاره‌ای سجایای اخلاقی و به‌عبارت دیگر عرق ناموسی و اینکه «مرد» است و «نامرد» نیست حاضر نشده است به‌هوی و هوس‌های حاکم تن در دهد و به‌همین سبب شغل و کار دیوانیش را از دست می‌دهد و جای او را «مردشویی» می‌گیرد که هیچ از شرف و حیثیت بویی نبرده است، او بعدها تحت تأثیر ظلمی که بر او رفت به‌صف مشروطه خواهان می‌پیوندد. در این بخش از مبارزه مردم ما از تجار و بازاری گرفته تا زحمت‌کشان شهری، روحانیون و روشنفکران سخنی در میان نیست. آنهمه مصایب و مشکلات اجتماعی به‌شیوه تمثیلی با طرح مسئله‌ای «ناموسی» که درحقیقت در حوزه فرهنگ و مذهب، از دیر باز مفهوم اخلاقی گسترده‌ای دارد بیان می‌شود. مسئله‌ای که با تار و پود داستان بهم تنیده شده است چنانکه آغاز داستان پدر مریم، همین مسئله ناموسی و ختم ماجرای مریم با یک «تجاوز ناموسی» دیگر همراه است که با بیان تمثیلی از طریق راهیابی به‌حساس‌ترین عنصر فرهنگی، مذهبی ما طرح شده است.

اینکه گفتیم در سه تابلو مریم اوضاع قبل از اعلان مشروطه مهم و به‌شیوه کلی و رمزی بیان شده است چندان هم تصادفی نیست. از سویی عشقی خواسته است با طرح یک مسئله فرهنگی، مذهبی و در نهایت اخلاقی باصطلاح خودمان حساسیت‌موضوع را بطور عاطفی و شدیداً عاطفی بدرخ بکشد. از سویی دیگر عشقی به‌یک معنی عمده شاعر سیاسی است و اکثر شعرهای او در مواضع خاص سیاسی* سروده شده است تا اجتماعی.

این «من» شاعر که حاکم بر بخش عمده شعر های اوست یک «من» سیاسی است

*باید در اینکه هر شعر سیاسی الزاماً اجتماعی هم هست، تردیدی نیست اما هر شعر اجتماعی الزاماً سیاسی نیست. با این تعبیر بسیاری از شعرهای بهار بی‌آنکه جنبه سیاسی داشته باشد صرفاً اجتماعی است چراکه بسیاری از مسایل اجتماعی مردم از طرز زندگی و آداب و رسومشان گرفته تا وضعیت شهرها و... در شعر بهار آمده است اما در شعر عشقی نیامده است. به‌عبارت دیگر با شعر بهار و شاعران نظیر او بهتر و راحت‌تر می‌توان با اوضاع اجتماعی دوران مشروطه آشنا شد تا با شعر عشقی. چراکه عشقی عمده در ارتباط با مسایل سیاسی زمان شعر سروده است. به‌همین جهت شعرهای او رابیشتر سیاسی دانسته‌ایم تا اجتماعی.

که در حال نقد و داوری است و با این همه بی‌انصافی است اگر مدعی شویم که شاعر دموکرات ما بکسره نسبت به همه آنچه که اشاره کرده‌ایم بی‌اعتناست چرا که، حتی در پی اعلان زوال سیم و زر، سرنگونی افسر شاه و دادن دولت به دست رنجبران نیز برآمده است. اما حقیقت آن است که رنگ اصلی فضای شعرهای او بیشتر سیاسی است تا اجتماعی. با همه اینها سه تابلو مریم با آنکه مشخصاً گفته‌ایم مسایل اجتماعی قبل از اعلان مشروطه در آن بسیار کم رنگ و به‌شود کلی بیان شده است باز شاهکار شعرهای اجتماعی اوست که جنبه سیاسی قوی‌ای هم دارد.

داستان را پی می‌گیریم، بعد از عزل پدر مریم شغل او به‌مرددشویی از مرده شویان کرمانی سپرده می‌شود او که مظهر بی‌حمیتی و بی‌ناموسی است همه آنچه را که به‌پدر مریم پیشنهاد شده بود با جان و دل می‌پذیرد، پدر مریم بعد از رانده شدن از کار دولتی سه‌ساله را در عسرت و تنگدستی می‌گذرانند، بواسطه فقری که گریبانگیرش شده بود همسرش را از دست می‌دهد تا آنکه:

شبیله شد که به تهران گروهی از علت
 بخواستند عدالت سرابی از دولت
 و او که در «مذلتش» ظلم علت گشته بود فتاد در «پی غوغا و انجمن سازی»...
 «بش کشته و هر روز پارتی بازی»...
 همیشه نامه شب بهر حاکم اندازی ...

تا سرانجام همان مرده شوی کرمانی که اکنون منصب او را در اختیار داشت به‌انتهام تفتین، او و دو فرزندش را از کرمان تبعید می‌کند. در یکی از شبهای سرد زمستانی آنها از کرمان خارج می‌شوند تا به‌نائین می‌رسند. در اینجا «مردم مشروطه خواه» همچون «مهمان عزیزی» آنان را می‌پذیرند و در بر می‌کشند، پدر مریم از مشروطه خواهان این شهر همسری بر می‌گزیند، مریم زاده همین خویشی و وصلت است با مشروطه خواهان که در روز اعلان مشروطیت چشم به‌جهان می‌گشاید:

درست روزی کان شهریار اعلان داد
 یگانه دختر ناکام من ز مادر زاد
 تمام مردم دلشاد مرگ استبداد
 من از دو مسئله خوشحال و خرم و دلشاد
 یکی ز دادن مریم دگر ز وضع نوین

تقارن تولد مریم با اعلان مشروطیت و اینکه او زاده وصلتی است با مشروطه خواهان تمثیلی است از انقلاب مشروطه که در چنین روزی تحقق یافت. این «این همانی» را در سرتاسر منظومه نباید از نظر دور داشت، اما با مرگ مظفرالدین شاه و روی کار آمدن محمد علی‌شاه و به‌توب بسته شدن مجلس بساط مشروطه خواهی برچیده می‌شود:

دوباره سلطنت خود سری بشد اعلان ...

~۶~

اعلان زوال سیم و زر خواهم داد
 یا افسر شاه را نگویم خواهم کرد
 دولت همه را به رنجبر خواهم داد
 یا در سر این عقیده سر خواهم داد

در چنین حال و هوایی پدر مریم که بیم جان داشت چاره‌ای ندید جز آنکه پنهانی از خمین راهی تهران شود. اما در ری اسیر دست پلیس مخفی حکومت می‌شود که در پی شکار مشروطه خواهان بوده است، و به محسب می‌افتد:

... چه محسبی که هوایی نداشت غیر از گند،

چه کلبه‌ای که پلاسی نداشت جز سرگین

بعد از آزادی از بازداشت و بعد از آنکه:

«نوید نهضت سارخان و باقرخان فکند سخت تر لرلر به تخت و ناچ و نگین...»

او و فرزنداناش: «بدان لجا ظ که مشروطه می‌پرستیدند» با این اعتقاد «که زر گرفتن بهر عقیده باشد تنگ...» از جیب خودشان اسب و زین و تفنگ تهیه می‌بینند و رامی گیلان می‌شوند. اما: «... همینکه گشت به قزوین صدای تیر بلند...» دو فرزندش در راه استقرار مشروطه به خاک و خون درمی‌غلتنند:

یکی از ایشان بر روی سیاهام جان کند زدن نزد پدر غوطه آن دو تن فرزند
میان خون خود و خاک خفته قزوین...

چو طفلکام دادند جان در آن راهی به طیب خساطر گنتم فدای آزادی
مرا بد از پی مشروطه عشق فرهادی

ولیک حیف که آن تلخ بود، نی شیرین

ما در متون ادبیات تاریخی این دوره با شواهد گسترده‌ای در مورد سرانجام تلخ و یأس انگیز انقلاب مشروطه روبرویم که در خور بررسی جداگانه‌ای است. اما عادت تاریخی این تلخی یأس‌انگیز را بهتر است از زبان پدر مریم بشنویم. او بعد از کشته شدن دو فرزندش و فتح تهران بدست اهتال سیه‌دار باصطلاح امروزی حامل انقلاب را اینگونه جمع‌بندی می‌کند:

بشد سپهدار اول وزیر صدر پناه دوباره خساوتیان مظفرالدین شاه
شدند مصدر کار و مشرب درگاه یکی وزیر شد و آن دگر رئیس سپاه
شد این چنین چو سپهدار گشت رکن رکن

او که در جریان مبارزه، دو فرزندش را از دست داده است، در بدربرها کشیده‌است، نمی‌بلد شده است، حبس را آزوده است بالاخره در پی احقاق حقوق خود بدولت باصطلاح انقلابی سپهدار پناه می‌برد. اما درمی‌یابد با همد خون‌هایی که ریخته شد هیچ تحول بنیادی در حاکمیت جامعه صورت نگرفته است. دوباره خلوتیان مظفرالدین شاه... مجدداً بر سر نوشت کشور حاکم شده‌اند. انگار تشریف مشروطه جز بر بالای ناراست اینان راست نمی‌آید. «مرد شور» کرمانی که در جریان به‌توب بستن مجاس در زنده بگور کردن «ملتیان» با محمد علی شاه هم‌بند بوده است بعد از فرار او، از هر مشروطه خواهی هزار مرتبه «مشروطه» تر می‌شود و دوباره به حکمرانی فلان شهر منحوب:

... پی نکوهش این انقلاب اکبری

شنو حکایت آن مرده شوی دل چرکین

چو توب بیست محمد علی شه منفور به کاخ مجلس و زو گشت ملتی منهور
به شهر کرمان آن مرده شوی بد ماعور بسی ز ملتیان زنده زنده کرد بگور

ببین که عاقبت آن کینه مرده شوی لعین

همینکه دید شه از تخت گشت افکنده
 هزار مرتبه مشروطه تر شد از بنده
 ز بسکه گشت که مشروطه باد پاینده
 فلان دولت شد آن دل ز آبرو کنده
 کون شدست ز اشراف نامدار مهین

درحقیقت پیدا شدن دوباره «مردده شور» کرمانی در عرصه سیاست کشور یعنی بازگشت ارتجاع و در یک کلمه بیان ریزی نوعی جایجایی در حاکمیت و نه انقلاب، گرچه مردم ما همین را هم پاس داشتند و در سراسر ایران «شادی‌ها نمودند و پنج شب چراغانی کردند، ولی اگر کسی بدفهرست وزیران می‌نگریست و ترکیب کمیسیون را می‌شناخت بایستی چندان شادی ننماید زیرا چنانکه پیداست بسیاری از اینان از نزدیکان محمد علی میرزا در باغشاه و از همدستان او بودند و این درخور هر گونه شگفتی است که پس از این همه خونریزی در نخستین نام‌حکمرانی مشروطه درست اینان در میان باشند»^۷. بد همین دلیل جای هیچ شگفتی نیست که در متون تاریخی این دوره بخوانیم که آدمی چون حسن خان امین‌الملک «که سابقاً از کارکنان محمد علی میرزا بود و در اسباب چینی و فتنه‌انگیزی کم‌نظیر» ناگهان «در زمره کارکنان سپهدار اعظم» درآید و «برضد انقلابیون روز و شب»^۸ توطئه کند و یا آدمی چون سید احمد تفرشی حسینی* نوکر دربار محمد علی شاه و دشمن قسم خورده مشروطه خواهان که به شهادت یادداشت‌هایش یکبار از ترس پیروزی مشروطه خواهان دچار پیش‌شده است^۹ همانی که در سالهای اوج گیری مبارزه علیه محمد علی شاه به صراحت نوشته است: «دیگر جای از برای ما نمانده فقیر و پریشان شده‌ایم، زیرا که کار نوکری، نزدی و زور و اجحاف گویبی است و در این دو سال دهن‌ها بسته و راه زور ثوبی مسدود...»^{۱۰} ناگهان بعد از خلع محمد علی شاه و فتح تهران و تقسیم حاکمیت بین سپهدار و سردار اسعد و بیرم از هر مشروطه خواهی مشروطه خواه تر شود و بنویسد «قران خاک قدم رؤسای مشروطه و البته آنچه بگویم کم گفته‌ام و نوشته‌ام زنده باد علمای مشروطه و ظل السلطان و ستارخان و سپهدار و سردار اسعد صمصام‌السلطنه و بیرم خان و حاج سیاح و مجاهدین، پاینده باد مشروطه... و لذا از نا آن کسی است که استبداد را بخواد ولو آن که در سال مبالغی عایدی داشته باشد»^{۱۱}

اینها نمونه‌های واقعی همان مردده‌شوی کرمانی است که به صورت تمثیل که بی‌شبهت به نوعی نمونه آفرینی «=تیب» در ادبیات رئالیستی معاصر نیست در داستان سدا بلوی مریم تصویر شده است. مردده‌شویانی که با فتح تهران به برکت تباری نمایندگان اشراف فئودال سپهدار و سردار اسعد و بیرم بر تمام معادیر امور و بدتبع آن بر سر نوشت مردم حاکم شده‌اند.

۷- کسروی، احمد: تاریخ هیجده‌ساله، به نقل از رحیم نامور، برخی ملاحظات پیرامون انقلاب مشروطیت انتشارات چاپار، صفحه ۲۸۵.

۸- دولت‌آبادی، یحیی: حیات یحیی انتشارات عطار چاپ دوم ۱۳۶۱، جلد سوم صفحه ۱۳۵.

*- این شخصی تمجیدالسلطان لقب داشت و پسر حاجی امین دواب بود (۱:۱).

۹-۱۰-۱۱- تفرشی حسینی، سید احمد: روزنامه اخبار مشروطیت و انقلاب ایران به کوشش ایرج افشار، انتشارات امیرکبیر ۱۳۵۱، صفحه ۱۱۲ و ۲۲۵ و صفحه ۱۲ مقدمه.

وزین ره است که این کهنه ملک ویرانه است

عمو تمام ادارات مرده شوخانه است

برو به‌نظمیه تا آنکه چیزها بینی
که مرده شوها در پشت میزها بینی

برو به‌مالیه تا آنکه چیزها بینی
برو به‌عدلیه تا بی تمیزها بینی

.....

چرا نگرند آئین مرده شویی باب

چو نیست هیچ در این مملکت حساب و کتاب
شناخت چهره واقعی امثال سپهدار، سردار اسعد و... برای درک تحلیل نهایی
عشقی از چگونگی شکست انقلاب مشروطه ضرورت دارد، کمی با حقایق و وقایع آشنا
شویم: مبارزه مردم ما علیه استبداد داخلی و استعمار خارجی با به‌توپ‌بستن مجلس و
کشتار و دستگیری آزادی‌خواهان چه در جریان حمله به‌مجلس و چه بعد از آن متوقف
نشد. این مبارزه هم در داخل و هم در خارج از ایران به‌اشکال مختلف ادامه یافت.
به‌موازات مبارزه گسترده و بی‌امان مردم تبریز، گیلان، تهران در عرصه عمل درخارج
از ایران، آزادی خواهانی که بعد از به‌توپ بستن مجلس تبعید یا فراری شده بودند در
پاریس و لندن و استانبول هسته مقاومت و مبارزه علیه محمد علیشاه را تشکیل دادند، در
مورد ترکیب طبقاتی این گروهها خواست‌ها و گرایشهایشان کمی بعد سخن خواهیم
گفت.

جناح مترقی این گروهها در نخستین فرصت روزنامه صور اسرافیل را که مدیر آن
میرزا جهانگیرخان در تهران در جریان کودتا به‌شهادت رسیده بود، مجدداً در سوئیس
منتشر می‌کنند. دهخدا و دیگر یارانش که در ایورتن بوده‌اند مطالب را می‌نگاشتند و به
پاریس می‌فرستادند که به‌همت معاضدالسلطنه و علامه قزوینی سه شماره آن در آنجا به‌چاپ
رسید. اگر در داخل ایران مردم مبارز با ایثار خون خود پایه‌های سلطنت و حکومت
محمد علی‌شاه را متزلزل می‌کردند انقلابیون راستین خارج از کشور و در رأس آن
گردانندگان روزنامه صور اسرافیل به‌مدیریت دهخدا با نوشتن مقالات تند و آتشین
خود اساس سلطنت را چنانکه در قانون اساسی مجلسی اول آمده بود مورد سؤال قرار
دادند و به‌طرز مستدل و به‌شيوه علمی این موضوع را که سلطنت موهبتی است الهی
غیر عقلی و غیر شرعی اعلام کردند. در حقیقت اینان در عرصه تئوری و آنان در عرصه
عمل هدف مشترکی را دنبال می‌کردند. گوشه‌هایی از آن مقاله را که «طبیعت سلطنت
چیست؟» عنوان دارد و در شماره اول صور اسرافیل چاپ پاریس آمده است، برای
آشنایی بیشتر با چگونگی تلقی انقلابیون درباره سلطنت نقل می‌کنیم: چنانکه می‌دانیم
در قانون اساسی ایران که چند سالی بیشتر از نشر این مقاله تنظیم شده بود سلطنت موهبتی
الهی دانسته شده بود که از طرف ملت به‌شخص پادشاه تفویض می‌شد در همین مورد
دهخدا نوشت «در ممالکی که جهل جای علم، زور جای حق و اوهام جای حقایق را
گرفته است سلطنت موهبتی است الهی» حال آنکه «عقل و شرع هر دو از آسمانی بودن
سلطنت ابا می‌کنند، منشاء حدوث این خیال در اذهان عامه چیست؟ و حقیقت کدام است؟
منشاء ضعف خیال نادان در برابر عظمت امور و بی‌اثر ماندن عقل جاهل در مقابل بزرگی

وقایع است ۱۲) و همین قدر برای آدم درست اندیش کافی است که سلطنت را «در عداد سایر اعمال یومیه بگذارد و از بستگی مخصوص سلطان به عالم بالا، تأیید او از غیب و انتخابش از جانب خدا بگذارد ۱۳) تا به این نتیجه برسد که سلطنت شاه «هم از جنس قراردادهای بین اثنینی و تخلف از شروط منتج خلع او از سلطنت باشد ۱۴)».

مخالفین حکومت محمد علی شاه در خارج از کشور چنانکه گفته‌ایم یکدست نبوده‌اند. بسیاری از آنان بازمانده‌های اشرافیت گذشته و درباری ایران بوده‌اند که مخالفشان بیشتر به یک مخالفت صنفی شبیه بود تا یک مخالفت جدی و بنیادی به نفع مردم، فرصت طاییب و محافظه کاری این گروه تا بدان حد بود که در اوج مبارزات گروه‌های مختلف مردم در لحظه‌هایی که محمد علی شاه نیز به حکومت خود هیچ امیدی نداشت نوشتن همان مقاله دهخدا (= طبیعت سلطنت چیست) را تند روی می‌دانستند و صریحاً بدان اذعان می‌کردند ۱۵).

جالب‌ترین سندی که در این مورد در دست است نامه دهخداست به معاضد السلطنه در افشای ماهیت فکری و خواست‌های سیاسی اجتماعی همین گروه... دهخدا با ذکاوت و تیزهوشی‌اش در سویس در حرکات و اقدامات امثال سردار اسعد دیده و سنجیده است. هم او، می‌نویسد «ما باید با مردمان فعله و عمله و مزدور کار کنیم، اشخاصی که خیال وزارت و صدارت دارند ممکن نیست با ما هم‌مسلك بشوند و با نیت خالص کار کنند ۱۶)». هنگامی که قرار بود نظام نام‌آزون ترکها در اختیار رجال مقیم پاریس قرار گیرد دهخدا در یک نامه به معاضد السلطنه می‌نویسد: «آخر چه اعتمادی به چهار نفر دزد که تا دیروز کناره می‌گرفتند که شاید مورد مراحم ملوکانه شوند و امروز که باد از طرف ما می‌وزد به این طرف میل کرده‌اند دارید، اداره این قبیل کارها کار علماء و دانشمندان ملت است... نه کار سردار اسعد بختیاری. او باید همیشه آلت باشد نه علت. امثال او همیشه باید از پشت پرده‌های تاریک به اعمال درونی عقلای ملت نگاه کنند و از ترس کار نکنند و گر نه وقتی که فوای معنوی را شما به ایشان واگذار کردید و با قوای مادی خودشان ضمیمه کردند دیگر چرا زیر بار خیالات ضد استبداد خواهند رفت ۱۷)» و چه غم‌انگیز است وقتی در تاریخ می‌خوانیم که همین سردار اسعد بختیاری در ماجرای پارک اتابک خطاب به ستارخان که چندی قبل همراه با باقرخان و مجاهدین به تهران آمده بود پیام می‌دهد که «از عواقب وخیم این امر که مجاهدین مسلح را به خلاف امر دولت در پارک جای داده‌اید بپرهیزید... والا تا چند ساعت دیگر نه‌ستار می‌ماند و نه باقر، نه مجاهد و نه پارک، همه با خاک یکسان خواهد شد ۱۸)».

۱۲-۱۳-۱۴- افشار، ایرج: مبارزه با محمد علی‌شاه، اسنادی از فعالیتهای آزادی‌خواهان ایران در اروپا و استانبول، ۱۳۵۹. مقدمه کتاب منبجه ۴۲ و ۴۳.

۱۵- همان مأخذ صفحه ۴۵ و ۴۱.

۱۶- همان مأخذ صفحه ۵۲. ۱۷- همان مأخذ صفحه ۲۳.

۱۸- نامور، رحیم، برخی ملاحظات پیرامون انقلاب مشروطیت، صفحه ۳۱۲ و ۳۱۳، (باید دید مأخذ نقل آن گفته چیست؟ ا. ۱).

به راستی چه تفاوت چشم گیری بین سپهدار وزیر جنگ و سردار اسعد وزیر داخله‌ی دولت با اصطلاح انقلابی بعد از فتح تهران می‌توان قائل شد؟ بدهمین دلیل عشقی هوشیارانه‌ترین تحلیل سیاسی را از شکست انقلاب مشروطه چنین ارائه می‌دهد:

چرا نباید این مملکت ذلیل شود در انقلاب «سپهدار» چون دخیل شود
 رجال دوره او هم از این قبیل شود یقین بدان تو که این مرده شو و کیل شود
 کند رسوم و قوانین برای ما تاوین

نهایتها عشقی که بسیاری از محققین صاحب نظر در زمینه تحلیل تاریخ سیاسی مشروطه، شکست انقلاب را بسبب «دخیل شدن» امثال سپهدار و سردار اسعد در رهبری انقلاب ارزیابی کرده‌اند...

آیا سرخوردگی از شکست انقلاب بدعات دخیل شدن امثال سپهدار و سردار اسعد در رهبری انقلاب نبوده است که پدر مریم مجاهد مشروطه را به چنین داوری واداشت:

چه گویم من از این انقلاب بد بساد که شد وسیله‌ای از بهر عده‌ای شیاد
 چه مردمان خرابی از آن شدند آباد گر انقلاب بد این زنده باد استبداد
 که هر چه بود از این انقلاب بود بهین

درحقیقت حضور سپهدار و سردار اسعد در رأس فاتحان تهران یعنی بازگشت ارتجاع، تحکیم نظام قدیمی وابسته با حفظ سلطنت و بدعبارت دیگر باقی ماندن جامعه در وضعیت نیمه فئودالی و نیمه مستعمره. همین موضوع است که به شیوه تمثیلی بسیار زیبایی در اواخر منظومه عشقی مطرح می‌شود. پدر مریم که در پی بدست آوردن شغل ازدست رفته به سپهدار رجوع می‌کند جواب می‌شنود:

ز انقلاب تقاضای نان و آب مکن برو ز راه دگر، نان خود نما تاوین
 و از زبان او بشنویم که:

روا نبود کنم فکر کار بازاری....

دگر نمودم، از آنگاه فکر دهقانی شدم دگر من از آن دم به بعد شمرانی
 بهمن گذشت در اینجا همانکه می‌دانی غرض قناعت کردم به شغل بستانی
 سر پردم در خانه خراب و گلین

بازگشت پدر مریم به کاردهقانی تمثیلی است از تحکیم نظام قدیمی باشیوه بهره‌کشی‌های ظالمانه آن به دست امثال سپهدار که بیانگر شکست قطعی انقلاب و نابود شدن آرمانهای انقلابی است. اینجاست که جنازه مریم یا بهتر بگوئیم جنازه خاطره انقلاب مشروطه در شمیران به دست پدر مریم به خاک سپرده می‌شود و دفتر آن برای همیشه بسته می‌شود.

چنانکه گفته‌ایم حرکت انقلابی پدر مریم در پی یک خواست نامشروع و یا به تعبیر دیگر یک نوع تجاوز ناموسی آغاز می‌شود و سرانجام با یک تجاوز ناموسی دیگر پایان می‌گیرد: تجاوز یک جوانک جلف تهرانی به مریم - دختری که با اعلان مشروطیت دیده به دنیا گشود و با شکست آن چشم از جهان فرو بست. مرگ او نقطه پایان وحشتناکی بر دفتر مبارزه مشروطه و مشروطه خواهی و تمثیل غم‌انگیز یک شکست بزرگ است. به همین دلیل سه تابلو مریم را سرود شکست انقلاب مشروطه نام نهاده‌ایم.